

معرفی و نقد ترجمه تفسیری فیض الاسلام از قرآن کریم

محمد علی کوشا

ترجمه تفسیری عالم متقی، مرحوم سید علینقی فیض الاسلام که عنوان ترجمه و تفسیر قرآن عظیم را دارد از ترجمه‌های موفق پیش از انقلاب اسلامی است که نخست به خط زیبای نستعلیق مرحوم طاهر خوشنویس در سالهای ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ به صورت سه جلدی و یک جلدی در ۱۶۷۸ صفحه به قطع وزیری از سوی مترجم در تیراژ بالایی در تهران انتشار یافت. چاپ جدید این اثر بعد از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۷۸ با حروفچینی جدید در تیراژ ۵۰۰۰ دوره از سوی انتشارات فقیه در تهران منتشر گردیده است.

ترجمه فیض الاسلام که نزدیک به چهل سال از عمر آن می‌گذرد، از جهت دقت و انطباق با متن و رعایت نکات نحوی، ترجمه‌ای دقیق و موفق به حساب می‌آید، و نسبت به بسیاری از ترجمه‌های موجود چه بسا کم غلط‌تر باشد. اما از نظر نثر فارسی چندان سلیس و روان نیست، به ویژه آنکه استعمال فراوان کلمات مترادف و نیز توضیحات غیر ضروری، از شیوایی آن کاسته است؛ گاه نقل مطالب غیر لازم به اندازه‌ای است که سبب ملال خواننده هم می‌شود. با این حال باید اذعان کرد که تقوا و طهارت روح این مترجم با فضل و فضیلت در لابه‌لای همه آثارش کاملاً مشهود و نمایان است.

اخلاص و عشق سرشار و علاقه استوار او به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام آثار او را در هاله‌ای از قداست و معنویت برده و او را در ردیف فرهنگ‌سازان مذهبی تاریخ معاصر قرار داده است. نویسنده این نوشتار یک بار با دقت و توجه، ترجمه تفسیری مرحوم

فیض الاسلام از قرآن کریم را از آغاز تا پایان مطالعه و ارزیابی کرده و موارد قوت و ضعف آن را - در حیطة اطلاع و آگاهی خویش - یادداشت نموده که اینک در طی این مقاله در معرض آرا و انظار قرآن پژوهان قرار می‌گیرد. امید است این مقاله در بهبود عرضه بهتر این اثر در چاپهای بعدی آن، مؤثر و کارساز واقع شود و دست‌اندرکاران نشر آثار آن مرحوم، آن را به شکلی منقح، با اسلوب روز و به دور از هرگونه حشو و زواید، با ویرایشی رسا و گویا به جامعه فرهنگی عرضه بدارند.

نقاط قوت

از جمله موارد قوت این ترجمه، عرضه معادلهای مناسب برای واژه‌های قرآنی در بیشتر موارد، برگرداندن درست ضمایر به مرجعشان، و دقت در ترکیب ادبی و نحوی آیات است که از پایه‌های اصلی فن ترجمه است. مترجم، جملاتی را که باید به تأویل مصدر برود به خوبی مورد توجه قرار داده است؛ مانند این آیه: **أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ** (بقره/۲۸۰) «صدقه دادن و بخشیدن برای شما بهتر است». او در همه جا کلمه «حتی» را بر خلاف کسانی که به «مگر» ترجمه کرده‌اند، به «تا» ترجمه کرده که درست آن هم همین است؛ و نیز «حکیم» را «درستکار» ترجمه کرده که در مورد خداوند «درستکار» یا «استوارکار» بهتر و مناسب‌تر از کلمه «فرزانه» است. با این همه، ترجمه «اهل کتاب» به «کتابداران» که مکرر در ترجمه او آمده، اگرچه تعبیری نسبتاً بدیع است ولی مناسب نیست؛ چون «کتابداران» در عرف اجتماعی امروز، چیز دیگری است که مفهوم «اهل کتاب» را آن گونه که در قرآن آمده است نمی‌رساند.

موارد زیر از جمله موارد قوت این ترجمه به شمار می‌آید:

الف - حمد، ۷:

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

«راه کسانی که نعمت به آنها دادی، آنها کسانی نیستند که مورد غضب و خشم واقع شدند،

و نه کسانی که گمراهانند.»

معرفی و نقد ترجمه تفسیری... ۱۷ □

توضیح: در میان مترجمان پیش از انقلاب اسلامی، فقط مرحوم علامه شیخ ابوالحسن شعرانی و مرحوم سیدعلینقی فیض الاسلام این آیه را صحیح ترجمه کرده‌اند. وجه صحت این ترجمه این است که کلمه «غَيْرٍ» بَدَل از ضمیر «هُم» در «عَلَيْهِمْ» است. بنابراین گروه «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» نه مغضوبند و نه ضالین، نه اینکه سه گروه در عرض هم تصور شوند که ما مشمول گروه اول بشویم ولی مشمول گروه دوم و سوم نشویم؛ بلکه مراد این است که ما مشمول گروه «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» شویم؛ همان گروهی که ویژگیهای گروه دوم و سوم در آنها راه ندارد.

ب - بقره، ۲:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

«آن کتاب شک و شبهه‌ای در آن نیست (چون خطا و اشتباه در آن راه ندارد) برای پرهیزکاران راهنماست.»

توضیح: در این ترجمه که «ذَلِكَ» مبتدا و «لَا رَيْبَ فِيهِ» به عنوان خبر آن آمده با توضیحی که درون پرانتز ذکر شده، مفهوم آیه به خوبی انعکاس یافته است، در حالی که ترجمه بسیاری از مترجمان از این آیه دقیق نیست.

نقاط ضعف

۱ - نخستین مورد ضعف این ترجمه، به کارگیری کلمات مترادف در سرتاسر این اثر است که در اینجا فقط به نمونه‌های اندکی از آنها اشاره می‌شود، از جمله: «سبکمغزان و کم خردان»، «تعقل نمی‌کنند و نمی‌اندیشند»، «توبه و بازگشت»، «عهد و پیمان»، «پند و اندرز»، «ظن و گمان»، «علم و دانش»، «بیرون و آواره»، «حق و درست»، «فضل و احسان»، «ایمان آوردن و گرویدن»، «کفار و ناگرویدگان»، «اکراه و به زورداشتن»، «مشرق و جای طلوع و آشکار شدن»، «مغرب و جای غروب و پنهان شدن»، «طعام و خوردنی»، «شراب و نوشیدنی»، «ضلالت و گمراهی»، «جهالت و نادانی»، «معلم و دانسته شده»، «دین و آیین»، «معبود و پرستیده شده»، «وصیت و سفارش»، «طهر و پاکی»، «قصد و آهنگ»، «لغو و بیهوده»، «فکر و اندیشه»، «حیات و زندگی»، «حکیم و درستکار»، «کتاب و نوشته»، «صدق و راستی»،

«طعام و خوراک»، «رحمت و مهربانی»، «یقین و باور»، «تقصیر و کوتاهی»، «حلال و روا»، «مَلَّت و آئین»، «صبغه و رنگ»، «ادراک نمی‌کنید و در نمی‌یابید»، «رشک و حسد»، «منع و بازداشت»، «علامت و نشانه»، «حجّت و دلیل»، «خیر و نیکی»، «مخلوق و آفریده»، «کیفیت و چگونگی»، «مقاله و گفتار»، و... حتّی در مواردی تا شش واژه مترادف ذکر گردیده است؛ مثلاً در ترجمه آیه: **إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ** (یونس/۸۳) آمده است: «البته فرعون در زمین غالب و چیره و مقتدر و توانا و متکبر و گردنکش بود.» البته این گونه پردازشهای قلمی در قالب ذکر الفاظ مترادف در مقام تفسیر و یا احیاناً خطابه ممکن است موجه باشد، ولی در مقام ترجمه نه تنها شیوا و هنرمندانه نیست که نزد ادیبان از مصادیق حشو قبیح به شمار می‌رود.

۲- دومین مورد ضعف این ترجمه تفسیری، توضیحات غیر لازم و احیاناً مخّل به مفهوم آیه، و یا تخصیص‌های نابجا در مفهوم عام آیه است، از جمله:

الف - بقره، ۴۲:

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

«و حق و درستی را (که در توراۀ بیان شده) با باطل و نادرستی آمیخته و درهم مسازید (چون می‌گفتند: ما می‌دانیم محمّد (ص) پیامبر است و علی (ع) وصی او لیکن تو آن پیغمبر نیستی و نه علی آن وصی بلکه پانصد سال دیگر خواهند آمد) و حق و درستی (نبوت این پیغمبر و امامت این وصی) را پنهان ننمائید در حالیکه شما می‌دانید (این پیغمبر و وصی او حق و درست است)»^۱.

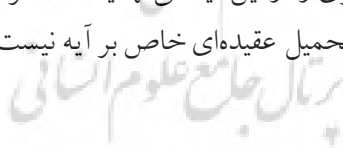
همان گونه که روشن است، این آیه به طور کلی حق پوشی و کتمان حق را نهی کرده است، اما مرحوم فیض الاسلام، این مفهوم کلی و عام را به نبوت پیامبر و امامت علی محدود ساخته است؛ در صورتی که کتمان نبوت و امامت تنها مصداقی از کتمان حق است نه همه آن. و اصولاً در این آیه و آیات قبل و بعد آن، سخن و اشاره‌ای درباره امامت به میان نیامده است و اگر دلیل مترجم بر نقل چنین مطلبی شأن نزول آیه باشد، در کتب تفسیر چنین شأن نزولی ذیل

۱. مطلب مترجم را آن گونه که خود او آورده، بدون ویرایش ذکر کرده‌ام. فقط علامت (ص) و (ع) را به جای اصل طولانی آنها قرار داده‌ام.

این آیه ذکر نشده است. آری در تفسیر مجمع البیان در توضیح این آیه آمده است: لا تکتموا صفة النبی (ص) فی التوراة و انتم تعلمون أنه حق. یعنی ویژگی پیامبر (ص) را که در تورات آمده کتمان نکنید در حالی که شما خود می دانید که او حق است. ولی در اینجا سخنی درباره امامت و وصایت علی (ع) گفته نشده است. اصولاً چگونه ممکن است یهودیانی که آن زمان اصل نبوت رسول گرامی اسلام (ص) را پذیرا نبودند، درباره امامت و وصایت علی (ع) سخن به میان آورده و یا آن را انکار کرده باشند؟! طبیعی است وقتی که آنها اصل را نپذیرند، ضرورتی ندارد که سخنی از فرع به میان آورند. بنابراین توضیحی که مترجم در این باره آورده و چنین وانمود کرده که گویی آیه شریفه در این باره نازل شده است هیچ ارتباطی با آیه ندارد.

ب - بقره، ۴۷:

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ

«ای بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) نعمت مرا که به شما عطا کردم (موسی و هارون را فرستادم و آنان پیشینیان شما را بنیوت حضرت محمد (ص) و امامت حضرت علی (ع) راهنمایی نمودند) یاد کنید (شکرش را بجا آورید) و یاد کنید که من (بوسیله ولایت و دوستی محمد و آل محمد علیهم السلام پیشینیان شما را بر جهانیان (مردم زمان ایشان) برتری دادم)». آیا واقعاً مراد آیه از تفضیل بنی اسرائیل بر مردم زمانشان، ولایت و دوستی محمد و آل محمد بوده که آن روزها در میان بنی اسرائیل حضور عینی و خارجی نداشته اند؟! آیا مردم زمان نزول قرآن چنین چیزی را از این آیه می فهمیدند که مرحوم فیض الاسلام فهمیده است؟! آیا چنین تفسیری تحمیل عقیده ای خاص بر آیه نیست؟! 

ج - بقره، ۸۱:

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

«آری چنین نیست که گفتند بلکه هر کس (از یهود و غیر ایشان گناه کرد (برای خدا شریک قرار داد و به نبوت محمد (ص) و ولایت علی (ع) و یازده فرزند او (ع) نگرید) و گناهش گرداگرد او را فرا گرفت آنان اهل آتش (دوزخ) اند که در آن جاوید خواهند بود».

مترجم در اینجا نیز در شرح خود، مفهوم کلی آیه را نادیده گرفته و با ذکر مصداق خاص

مورد نظر خویش به نوعی مفهوم آیه را محدود ساخته است؛ در صورتی که سخن در این آیه بر سرکسب گناه و ارتکاب آن است نه چیز دیگر.

د - بقره، ۱۴۳:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا

«و ما همچنان شما (ائمه معصومین: امیرالمؤمنین و یازده فرزندش علیهم السلام) را امت و گروه باعدالت و دادگری (یا برگزیده) گردانیدیم تا (روز قیامت) بر (اعمال و کردار) مردم گواهان باشید و پیغمبر (ص) بر (عصمت و طهارت) شما گواه باشد».

در اینجا نیز مترجم کلی بودن مفهوم آیه را نادیده گرفته و مصداق آیه را تنها ائمه معصومین علیهم السلام دانسته است. روشن است که این گونه تفسیر، نه مقبول عالمان تفسیر در دنیای اسلام است و نه با اهداف و روح کلی قرآن سازگار است. آیا در زمان نزول این آیه، مخاطبان قرآن همان را فهمیده‌اند که مرحوم فیض از آیه فهمیده است؟! آیا واقعاً مراد از «امت وسط» منحصرأ امیرالمؤمنین و یازده امامی بوده‌اند که در زمان نزول این آیه، نه نفر آنان هنوز به دنیا نیامده بودند؟! یا نه، مراد از آیه به طور کلی «امت اسلامی» در طول تاریخ تا روز قیامت است که در همه زمانها و مکانها به عنوان «امتی میانه»، «معتدل» و «به دور از افراط و تفریط» باید الگوی جهانیان باشند، چنان که رسول خدا (ص) الگوی آنهاست. قطعاً مراد آیه شریفه شقّ دوم است؛ و این جملات هرچند اخباری است اما مفهوم انشایی دارد. یعنی امت اسلامی و پیشوایانش باید امتی میانه و معتدل باشند.

ه - اعراف، ۱۰۷:

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ

«سپس موسی عصا و چوبدستش را (بر زمین) انداخت ناگهان ازدهایی (مار بسیار بزرگ) گشت (که گفته‌اند: گنبد و بارگاه فرعون را میان دو فک و زنج خود گرفت، مردم گریختند، و فرعون از تخت برخاسته از ترس تعوّط نموده و سرگین انداخته و گریخت و بخانه رفت و فریاد زد ای موسی من به تو ایمان آوردم آنرا بگیر، موسی آنرا گرفت باز عصا و چوبدستی شد)».

معرفی و نقد ترجمه تفسیری ... ۲۱ □

پر واضح است که نقل این گونه مطالب اساطیری و دور از واقعیت خارجی و حتی خلاف خود قرآن کریم، هرگز برازنده ساحت ترجمه و تفسیر قرآن نیست. صرف نظر از اوصاف افسانه‌ای چنان ازدهایی که در این نقل آمده، چرا موسی در اینجا ایمان آوردن فرعون را نپذیرفته است؟ مگر اصل وقوع چنین معجزه‌ای جز برای گرویدن فرعون بوده، و مگر نه این است که قرآن می‌گوید: فرعون تنها به هنگام غرق شدن اظهار ایمان کرد و تا پیش از آن به سرکشی و تباهی می‌پرداخت؟ حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. أَلَا نَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (یونس / ۹۰-۹۱) «تا چون غرقاب او را بگرفت، گفت: ایمان آوردم که خدایی نیست مگر آن که فرزندان اسرائیل به او ایمان آوردند و من از تسلیم شدگانم. آیا اکنون؟! و حال آنکه پیش از این نافرمانی کردی و از تباهکاران بودی».

و- مریم، ۹۶:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا

«محققاً آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند زود باشد که خدای بسیار بخشنده محبت و دوستی (امیرالمؤمنین و یازده فرزندش صلوات الله علیهم اجمعین) را برای ایشان (در دلهاشان) قرار دهد».

مراد آیه شریفه این است که ایمان و عمل صالح سبب می‌شود که آدمی محبوب القلوب دیگران واقع شود؛ یعنی ایمان و عمل صالح هر انسانی اقتضای این را دارد که خداوند رحمان، مهر و محبت چنین کسانی را در دلهای مردمان بیندازد. در نتیجه، آنها آثار ایمان و عمل صالح خود را به صورت محبوبیت روزافزون خویش در دلهای دیگران خواهند دید. در واقع، مهر و محبوبیت آنها در دلهای دیگران، به حکم سنت الهی بازتاب همان ایمان و عمل صالح خودشان است. مترجم علاوه بر محدود ساختن مفهوم کلی و عام آیه و تخصیص دادن آن به امیرالمؤمنین و یازده فرزندش، اصولاً مراد آیه را معکوس تفهیم کرده است.

ز- احقاف، ۱۵:

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا

«آدمی را (امام حسین صلوات الله و سلامه علیه) را وصیت و سفارش نمودیم به اینکه

پدر و مادر خود نیکوئی کند نیکوئی کامل و رسا».

الف و لام جنس یا استغراق در کلمه «الانسان» گویای آن است که مراد از انسان، جنس انسان و به طور کلی، همه بنی نوع بشر است که تک تک آنها مشمول سفارش این آیه شریفه هستند و باید به پدر و مادر خویش نیکویی روا دارند. ولی مترجم، مصداق آن را فقط امام حسین (ع) دانسته است! در صورتی که خود ایشان در آغاز تفسیر همین سوره یادآور شده‌اند که سوره احقاف در مکه معظمه بر پیغمبر اکرم (ص) نازل شده است؛ یعنی زمانی که هنوز علی و فاطمه علیهما السلام ازدواج نکرده بودند و فرزندی از آنها به دنیا نیامده بود!

۳- سومین مورد ضعف این ترجمه مربوط به جنبه‌های ادبی و احیاناً تفسیری آن است،

از جمله:

۱- حمد، ۵:

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

«بس تو را می‌پرستیم و بس از تو یاری می‌خواهیم».

اشکال: کلمه «بس» در فارسی، در دو معنی استعمال شده است: ۱- به معنای «بسیار» ۲-

به معنای «فقط»، با این توضیح که اگر در اول جمله بیاید به معنای «بسیار» است، مانند:

در عهد تو ای نگار دل‌بند بس عهد که بشکنند و سوگند

(سعدی، قسمت ترجیعات)

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

وه کسه بس بنی خبر از غلغل چندین جرسی

(حافظ)

ز بس غارت و کشتن و تاختن سر از باد توران برافراختن

(فردوسی)

و اگر در آخر جمله بیاید به معنای «فقط» است، مانند:

هنر نزد ایرانیان است و بس ندارند شیر ژیان را به کس

(فردوسی)

معرفی و نقد ترجمه تفسیری... ۲۳ □

ره رستگاری همین است و بس فرستاد شیرین به شیروی کس
(فردوسی)
امید و هراسش نباشد زکس بر این است بنیاد توحید و بس
(سعدی، گلستان)

که صواب این است و راه این است و بس

کی زند طعنه مرا جز هیچکس
(مولوی)

حافظ وظیفه تو دعا کردن است و بس در بند آن مباش که نشنید یا شنید
(حافظ)

با توجه به توضیحات فوق، ترجمه صحیح آیه چنین است: «تو را می پرستیم و بس، و از تو یاری می جوئیم و بس.» اما آن گونه که مرحوم فیض الاسلام ترجمه کرده و کلمه «بس» را در آغاز جمله آورده، معنای آیه چنین می شود: «بسیار تو را می پرستیم و بسیار از تو یاری می جوئیم.» که قطعاً مراد آیه چنین نیست.

۲ - بقره، ۲۱:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

«ای مردم پروردگار خود را بپرستید اوست که شما و پیشینیان شما را آفریده در حالیکه امیدوار باشید که پارسا و پرهیزگار شوید.»

اشکال: اولاً، تعبیر «اوست» در این ترجمه زاید است، زیرا در متن فقط «الذی» آمده نه «هو الذی».

ثانیاً، بنا بر قول راجح «لعلکم تتقون» جمله حالیه نیست، بلکه «کم» اسم «لعل» و جمله «تتقون» - که مرکب از فعل و فاعل و محلاً منصوب است - خبر «لعل» است. این آیه مشتمل بر پنج جمله است که هیچ کدام محلی از اعراب ندارند؛ چون دو جمله اول استینافیه، و سوم و چهارم صله، و پنجم نیز استینافیه است. بنابراین ترجمه صحیح آیه چنین است:
«ای مردم، پروردگارتان را بپرستید، همو که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید،

باشد که پرهیزگار شوید».

۳ - بقره، ۶۳:

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ

«(یاد آورید) هنگامی که از شما عهد و پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان افراشتیم. پس موسی فرمود: (یا این کوه را بر سرتان فرود آورم یا) با جدّ و کوشش فراگیرید آنچه را که به شما دادم».

اشکال: اولاً، گوینده «خُذُوا» خداوند است نه موسی (ع) که مترجم پنداشته است! ثانیاً، امر «خُذُوا ما آتیناکم» امر ارشادی است نه مولوی. مرحوم فیض الاسلام آیه را به گونه‌ای تفسیر کرده که گویی پذیرش دین امری تحمیلی است و اگر بنی اسرائیل آن را نپذیرند، شخص موسی کوه طور را بر سرشان فرود می‌آورد! ترجمه صحیح آیه چنین است: «و [به یاد آرید] آن گاه که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فرازتان افراشتیم. آنچه را که به شما داده‌ایم به جدّ و جهد بگیرید».

۴ - بقره، ۱۲۳:

وَ اتَّقُوا يَوْمَ مَا لَآتُجْزَى نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً

«بپرهیزید از روزی (قیامت) که کسی از دیگری چیزی (عذابی) را دور نمی‌گرداند».

اشکال: «لا تجزی» به معنی «دور نمی‌گرداند» نیست. چنین تعبیری شاید لازمه معنای آیه باشد ولی به عنوان معادل فارسی آن صحیح نیست. ماده «جزی» اگر با حرف «عَنْ» بیاید به معنای «کفایت کردن» است نه چیز دیگر.

بنابراین ترجمه صحیح آیه چنین است:

«و از روزی پروا بدارید که کسی از کسی هیچ کفایتی نکند».

۵ - بقره، ۱۳۵:

قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً

«بگو: بلکه ما ملت و آیین ابراهیم را که راه راست و دین حق است پیروی می‌کنیم».

اشکال: «حنیفاً» حال است از ابراهیم نه از «ملة»!
بنابراین ترجمه صحیح آیه چنین است:
«بگو: بلکه آیین ابراهیم حَقِّگرای را [پیروی می‌کنم].»

۶- بقره، ۱۳۸:

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً

«خدا ما را به رنگی (به فطرت و دین اسلام) رنگ کرده است، و کیست نیکوتر از خدا برای رنگ‌آمیزی.»

اشکال: این ترجمه با متن منطبق نیست. «صبغة» منصوب به فعل مقدر «اتَّبِعُوا» یا امثال آن است. ترجمه مرحوم فیض الاسلام معادل «صَبَّغَنَا اللَّهُ صِبْغَةً» است و حال آنکه آیه «صِبْغَةَ اللَّهِ» است.

بنابراین ترجمه صحیح آیه چنین است:
«رنگ خدای را [برگزینید] و کیست خوش‌نگارتر از خدا؟»
توضیح: مراد از رنگ خدای، دین خدا و یا صفات اوست.

۷- بقره، ۱۵۵:

وَلَتَبْلُوَنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ

«و هر آینه ما شما را بیازماییم بچیزی از ترس و بیم و گرسنگی و نقصان و کم شدن دارائیه‌ها و نقصان جانها و کم شدن میوه‌ها.»

اشکال: «انفس» جمع نفس، در اینجا به معنای «جان» نیست. و نیز در ترجمه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (آل عمران / ۱۸۵) نمی‌توان گفت: هر جانی مرگ را می‌چشد، بلکه باید گفت: هر کسی مرگ را می‌چشد.

در آیه مورد بحث نیز نقص در اموال و اشخاص مقصود است نه نقص در اموال و جانها، و اساساً نقص در جانها معنی ندارد، زیرا جانها کم نمی‌شوند بلکه جاویدند. بنابراین ترجمه صحیح آیه چنین است:

«شما را به اندک چیزی از ترس و گرسنگی و کاستی در مالها و کسان و میوه‌ها بیازماییم.»

توضیح: کلمه «نفس» که جمع آن «انفس و نفوس» در قرآن آمده معادل فارسی آن «خود»، «کس»، «شخص» و «فرد» است و تنها در چند مورد محدود به معنای «روح»، «جان» و «روان» می‌آید؛ مانند:

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (قیامت / ۲)
 يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (فجر / ۲۷)
 وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْتَهَا (شمس / ۷)

بر این اساس، فی المثل ترجمه صحیح آیه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» (توبه / ۱۱۱) چنین است: «به راستی خداوند، از مؤمنان، خودشان و مالهایشان را خریده است به بهای اینکه بهشت برای آنان باشد». این آیه علاوه بر شهیدان، شامل حال تمام کسانی که در راه خدا جنگیده‌اند و سالم و یا مجروح از جنگ برگشته‌اند نیز می‌شود، و این طور نیست که تعبیر به «انفس» در این آیه و امثال آن به معنای «جانها» باشد که تنها معنای «ازهاق روح از بدن» از آن ارائه شود، و در نتیجه فقط شامل حال شهیدان گردد نه دیگر مجاهدان زنده راه حق. اصولاً، گاه انسان با مال و ثروتش در راه خدا جهاد می‌کند، و گاه تنها خود به جنگ می‌رود و می‌رزمند، و گاه نیز هر دو را، یعنی هم مال و ثروت و هم تمام قوا و نیروی خود را در میدان جنگ به کار می‌گیرد، و اینجاست که بذل انفس و اموال تحقق پیدا می‌کند؛ خواه در این راه کشته شود و یا پس از پیکار زنده بماند.

۸- بقره، ۲۵۶:

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا

«پس کسیکه بطاغوت یعنی بهر معبود و پرستیده شده‌ای جز خدا کافر شود و بخدا ایمان آورد تحقیقاً بدسته محکم و استوار چنگ انداخته که گسیختن و جداشدن برای آن نیست». اشکال: «وثقی» مؤنث «اوثق» و صیغه تفضیل است که معادل آن در فارسی بالفظ «تر» و «ترین» می‌آید. بنابراین ترجمه صحیح آیه چنین است:

«پس هر که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به راستی به استوارترین دستاویز چنگ زده که گسستن برای آن نیست.»

توضیح: «طاغوت» به معنای هر طغیانگر و سرکش در مقابل خدا و دین او، و نیز ستمگر،

شیطان و بت استعمال شده است.

۹- آل عمران، ۷:

وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

«در حالی که (کسی) جز خدا و راسخون یعنی استواران و توانایان در علم و دانش (پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین) تأویل و معنی آیات متشابه را نمی‌داند (خواننده قرآن چون باینجا: و الراسخون فی العلم رسید باید وقف نماید، زیرا اگر پس از خواندن و مایعلم تأویله الا الله وقف نمود و گفت: و الراسخون فی العلم يقولون تا آخر معنی آن این است که پیغمبر اکرم بمراد و مقصود بیشتر آیات که بر آن حضرت فرستاده شده آگاه نباشد در حالیکه فرود آمدن قرآن برای آنستکه مردم از آن بهره‌مند گردند و اگرچه به بیان پیغمبر و اوصیاء آن بزرگوار باشد، پس اگر معنی آیه‌ای را جز خدا کسی نداند فرستادن آن لغو و بیهوده خواهد بود، چون کسی از آن سود نخواهد برد و خدای تعالی منزّه و پاک است از اینکه بیهوده آیه‌ای بفرستد، پس از آن) راسخون در علم (که معنی حقیقی متشابه را مانند محکم دریافته‌اند) می‌گویند: ما بمتشابه ایمان آورده و گرویدیم، همه آیات متشابهات و محکّمات از نزد پروردگاران (فرستاده شده) است و جز خردمندان (راسخون در علم و پیروانشان در آیات خدا) تفکر و اندیشه نمی‌کنند».

اشکال: این که مرحوم فیض الاسلام گفته است: «در راسخون فی العلم باید وقف نماید» هیچ یک از قراء سبعة و عشره و غیر آنان چنین «بایدی» را نگفته‌اند، و حتی در هیچ یک از قرآنها چاپ ایران و غیر ایران هم روی کلمه «فی العلم» علامت وقف گذاشته نشده است. ولی روی کلمه «الله» در «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» علامت سجاوندی «قلی» گذاشته شده، که نشانه جایز بودن وقف است یعنی اولی و بهتر است که در آنجا وقف شود.

ناگفته نماند که بیشتر مفسران شیعه واو در «والراسخون» را عاطفه گرفته‌اند تا علم به تأویل قرآن هم شامل راسخون در علم بشود. اما گروهی از جمله علامه طباطبایی در تفسیر گرانسنگ المیزان، جلد ۳، صفحه ۲۷ گفته است: «فظاهر الکلام أن الواو للاستیناف» یعنی ظاهر کلام الهی نشانگر این است که در اینجا واو استیناف باشد نه عاطفه. به نظر می‌رسد حق با

علامه طباطبایی است و عاطفه گرفتن واو خلاف ظاهر است و با مبانی ادبی آیه سازگار نیست، مگر اینکه برای توجیه آن خود را به تکلف بیندازیم.

بزرگ‌ترین اشکال در عاطفه دانستن واو این است که در آن صورت عبارت «يقولون آمنًا به كل من عند ربنا» شامل خدا و راسخان در علم هر دو می‌شود، که نتیجه آن این است که خداوند نیز دارای پروردگاری است که به آنچه از جانب او نازل گشته ایمان دارد! آیا قائلان به عاطفه بودن واو در اینجا به لوازم قولشان اندیشیده‌اند؟! آری، بر همین اساس است که مفسر دقیق و ادیبی چون علامه طباطبایی می‌گوید: واو در اینجا برای استیناف است نه عاطفه. ضمناً مراد از اینکه «تأویل متشابهات را جز خدا هیچ کس نمی‌داند» این نیست که معنای متشابهات را کسی جز او نمی‌داند، بلکه معنای آیات متشابه برای کسانی که آنها را به محکمت قرآن عرضه کنند روشن است. فقط تأویل^۱ آنها یعنی مصادیق خارجی و حقیقت آنها بر کسی جز خدا معلوم نیست؛ همان طوری که اصل وجود خداوند قطعی و یقینی است، اما حقیقت ذات او بر همگان حتی انبیا و ائمه معصومین و اولیای الهی مکتوم و پوشیده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۹۱ نهج البلاغه می‌فرماید: «بدان که راسخان در علم کسانی هستند که اعتراف به وجود غیب محجوب، آنها را از ورود به مباحثی که در حجابند، بی‌نیاز ساخته و خداوند در کتاب خویش این اقرار آنان را تحسین می‌کند».

علامه طباطبایی پس از بحث مفصلی درباره مفهوم تأویل و تعریف آن، به این نتیجه رسیده است که نفي دانستن تأویل متشابهات از غیر خدا، مانند نفي علم غیب، به معنای استقلالی آنهاست؛ وگرنه خداوند برخی از چنان علمي را به کسانی که شایسته‌اند - همچون پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام - عطا فرموده است. به هر حال ترجمه صحیح آیه چنین است:

۱. تأویل، به مصداق یا مصلحت و یا حکمت امر و نهی و تهدید گفته می‌شود. مثلاً مراد از «یا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ» (یوسف / ۱۰۰) مصداق عینی رؤیای یوسف است، یا مراد از «سَأَلْنَا تَأْوِيلَهُ» (یوسف / ۳۶) و «إِلَّا نَبَأٌ كُفْمًا بِتَأْوِيلِهِ» (یوسف / ۳۷) باز مصداق و تعبیر خواب و رؤیاست. و در آیه «ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (کهف / ۸۲) مصلحت و حکمت مراد است، و همچنین این آیه: «سَأَلْنَا تَأْوِيلَ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (کهف / ۷۸) و: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ» (اعراف / ۵۳) که منظور فرا رسیدن مصداق عینی و حقیقی روز جزاست. و نیز در «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلَهُ» (یونس / ۳۹) کافران، چون واقعیت و مصداق عینی روز قیامت را ندیده‌اند، آن را تکذیب کردند.

معرفی و نقد ترجمه تفسیری... ۲۹ □

«و حال آنکه تأویل آن را جز خدا نمی‌داند؛ و استواران در دانش گویند: ما بدان گرویده‌ایم، همه از سوی پروردگار ما است. و [این را] جز خردمندان یاد نکنند و پند نگیرند».

(ترجمه دکتر سید جلال الدین مجتبی)

یا: «با آنکه تأویلش را نداند جز خدای. و فرورفتگان در دانش، گویند: ما بدان گرویده‌ایم و سراسر از نزد پروردگار ماست. جز خردمندان، کس اندرز نگیرد».

(ترجمه دکتر ابوالقاسم امامی - ویرایش سوم)

یا: «و تأویل آن را جز خدا [کسی] نمی‌داند، و راسخان در علم می‌گویند: به آن ایمان آورده‌ایم. همه [آن از محکم و متشابه] از نزد پروردگار ماست، و جز خردمندان پند نمی‌پذیرند».

یا: «در حالی که تأویل آن را جز خدا نمی‌داند، و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند می‌گویند: ما بدان ایمان آورده‌ایم، همه از جانب پروردگار ماست، و جز خردمندان پند نمی‌پذیرند».

ضمناً مؤلف تفسیر سورآبادی، ابوالفتوح رازی، مهدی الهی قمشه‌ای، محمود صلواتی و طاهره صفارزاده نیز در ترجمه این آیه «واو» را استینافیه گرفته‌اند.

۱۰ - آل عمران، ۵۵:

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ

«هنگامی بود که خدا فرمود: ای عیسی من میراننده توام (چون حافظ و نگهدار منم کسی نمی‌تواند تو را بمیراند) و به سوی خود (آسمان) بردارنده توام».

اشکال: «متوفی» از مصدر «توفی» به معنای «به طور کامل دریافت نمودن» و «کاملاً گرفتن» است نه «میراننده».

بنابراین ترجمه صحیح آیه چنین است:

«[یاد کن] آن‌گاه که خدا گفت: ای عیسی، من تمام گیرنده و بردارنده توام به سوی خود».

۱۱ - آل عمران، ۲۰۰:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا

«ای اهل ایمان صبر کنید (و در پیکار با دشمنان اسلام) ثبات قدم و ایستادگی داشته باشید و با (ائمه و پیشوایان دین) ربط و پیوستگی خود را محکم و استوار نمائید».

اشکال: اولاً «صابروا» فعل امر از مصدر «مصابره» به معنای «همدیگر را به صبر تشویق کردن» است و «ثبات قدم و ایستادگی» لازمه معنای مصابره است نه معنای مطابقی آن.

ثانیاً «رابطوا» فعل امر از مصدر «مرابطه» به معنای «مرزداری» و «محافظت از مرزها» است.

بنابراین ترجمه دقیق آیه چنین است:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شکیبا باشید و همدیگر را به شکیبایی فرا خوانید و مرزها را نگهداری کنید».

۱۲ - انعام، ۲۵:

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا

«و بر دل‌هایشان سرپوشهائی قرار دادیم برای اینکه نمی‌خواهیم (معانی) آن را بفهمند و دریابند، و در گوش‌هایشان گرانی نهادیم (چون نمی‌خواهیم حقیقت آن را بشنوند)».

اشکال: تعبیر نمی‌خواهیم که در ترجمه و نیز در قسمت توضیح آمده مناسب با مفهوم آیه نیست. ترجمه دقیق آیه چنین است:

«و بر دل‌هایشان پوششها افکنده‌ایم تا آن را در نیابند و در گوش‌های آنها گرانی نهاده‌ایم.»

(ترجمه دکتر سید جلال الدین مجتبی)

توضیح: مراد آیه شریفه از پوشش دل‌ها و سنگینی گوش‌ها، عکس‌العمل و نتیجه اعمال زشت خود آنهاست که طبق سنت الهی، دامنگیر خودشان می‌شود.

۱۳ - انعام، ۹۳:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ

«و کیست ستمکارتر از آنکه بر خدا دروغ بست یا گفت: به سوی من وحی آمده در حالیکه بسوی او وحی و پیغام داده نشده، و کسی که گفت: بزودی من فرومی‌فرستم مانند

آنچه را که خدا فرستاده».

تذکر: عرب، فعل ماضی را در هشت جا به معنای مضارع استعمال می‌کند؛ چنان که شاعر گفته است:

فعل ماضی هم، مضارع می‌شود در هشت جا

عطف ماضی بر مضارع یا کلام ابتدا

بعد لفظ حیث، دیگر در پی موصول دان

بعد حرف شرط باشد یا مگر جمله دعا

بعد همزه سوی ماضی چونکه «أَوْ» واقع شود

نیز آن ماضی که باشد بعد لفظ «كُلَّمَا»^۱

در اینجا نیز فعل «افتری» و همچنین «قال» که بعد از «أَوْ» و «من» آمده در معنای مضارع به

کار می‌رود.

بنابراین ترجمه دقیق آیه چنین است: «و چه کسی ستمکارتر است از آن که بر خدا دروغی

سازد، یا گوید به من وحی شده و حال آنکه چیزی بدو وحی نشده است، و آن کس که گوید:

من هم به زودی مانند آنچه خدا فرود فرستاده، فرومی‌فرستم». (ترجمه دکتر سید جلال الدین

مجتبوی)

۱۴- اعراف، ۵۴:

- ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ «پس از آن بر تخت (قدرت و توانایی خویش) آرمید».

رعد، ۲:

- ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ «پس بر تخت (قدرت خود) آرمید».

طه، ۵:

- الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ «خداوند بی‌اندازه بخشاینده‌ای است که بر عرش و تخت

(قدرت خویش) آرمید».

سجده، ۴:

- ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ «و به عرش و تخت (که بر همه چیزها احاطه دارد) مسلط و چیره

۱. جامع المقدمات، ج ۱، ص ۷۱، با تحقیق مرحوم مدرّس افغانی، چاپ هجرت، قم.

گشت».

فرقان، ۵۹:

- ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسَأَلَ بِهِ خَبِيرًا «سپس آن خدای بخشنده بر عرش و تخت (که آن بر همه موجودات احاطه دارد) مستولی شد (حکم و فرمانش جاری و روان گشت)». اشکال: از پنج مورد ترجمه ناهمگون فوق، در مورد اول، دوم و سوم که کلمه «استوی» به «آرمید» ترجمه شده قطعاً غلط، و در مورد چهارم و پنجم که «استوی» به «مسلط و چیره گشت» و «مستولی شد» ترجمه شده صحیح است.

توضیح: واژه «استوی» هرگاه با «علی» بیاید، به معنای «سلطه و استیلا» است نه «آرمیدن» که به معنای «استراحت کردن»، «آرامش یافتن» و «فرونشستن و از شدت افتادن» است. و اگر با «الی» بیاید، به معنای «پرداختن به چیزی» و «قصد کردن» و «توجه نمودن» است. ضمناً «الرحمن» در مورد پنجم می‌تواند خبر برای ابتدای محذوف یعنی «هو» یا خبر برای «الذی» در آغاز آیه (الذی خلق السموات و الارض) باشد، و نیز جایز است که بدل از ضمیر مستتر در «استوی» باشد^۱.

بنابراین ترجمه صحیح آیات فوق چنین است:

ترجمه آیات مورد اول، دوم و سوم: «آن‌گاه بر عرش - مرکز فرماندهی جهان - استیلا یافت».

ترجمه آیات مورد چهارم و پنجم: «آن‌گاه بر عرش - مرکز فرماندهی جهان - استیلا یافت، [اوست] آن مهرگستر».

۱۵ - هود، ۱۲:

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ

«پس شاید تو پاره‌ای از آنچه که به سوی تو وحی شده و فروفرستاده می‌شود ترک کننده و واگذارنده باشی و به آن سینه‌ات تنگ می‌شود از اینکه می‌گویند: چرا بر او کتب فرستاده نشده

۱. محمود صافی: الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانه، دارالرشید، دمشق - بیروت، چاپ سوم ۱۴۱۶ هـ / ۱۹۹۵ م، ج ۱، ص ۳۵.

یا با وی فرشته‌ای نیامده جز این نیست که تو ترساننده‌ای و خداست که به هر چیزی حافظ و نگهبان است».

اشکال: «لَعَلَّ» در اینجا برای «اشفاق» یعنی ترس از حدوث امر مکروه یا «تَلَطَّف» یعنی مهرورزیدن و نوعی نوازش نمودن است نه «ترجی» به معنای امید داشتن. لذا واژه معادل و مناسب آن در چنین مواردی کلمه «مبادا» و یا «نکند» و امثال آن است.

بنابر این ترجمه صحیح آیه چنین است:

«مبادا تو برخی از آنچه به تو وحی می شود فروگذاری و سینهات از آن تنگ شود که [کافران] می گویند: چرا گنجی بر او فرو نیامده یا فرشته‌ای با او نیامده؛ جز این نیست که تو بیم دهنده‌ای، و خدا بر هر چیز نگهبان است». (ترجمه دکتر سید جلال الدین مجتبی)

یا: مبادا از بیم آنکه بگویند چرا بر او گنجی نازل نمی شود، یا فرشته‌ای همراه او نیامده است، برخی از آنچه بر تو وحی شده است فروگذاری و دل تنگ داری؛ تو فقط هشدار دهنده‌ای و خداست که کارساز هر چیزی است». (ترجمه بهاء الدین خرمشاهی)

یا: «مبادا برخی از آنچه را که به تو وحی می شود، رها کنی و دلت نسبت به آن تنگ گردد، [از بیم آنکه] گویند: چرا گنجی بر او فرستاده نشده است، یا [چرا] فرشته‌ای با او نیامده است؟ تو فقط هشدار دهنده‌ای و خداوند بر همه چیز نگهبان است». (ترجمه مسعود انصاری)

در ترجمه آیت الله مکارم شیرازی - بی توجه به استعمال «لَعَلَّ» برای «اشفاق» و «تَلَطَّف» آیه فوق این گونه ترجمه شده است:

«شاید (ابلاغ) بعض آیاتی را که به تو وحی می شود (به خاطر عدم پذیرش آنها) ترک کنی (و به تأخیر اندازی)، و سینهات از این جهت تنگ (و ناراحت شود) که می گویند چرا گنجی بر او نازل نشده و یا فرشته‌ای همراه او نیامده است؟ (ابلاغ کن و نگران و ناراحت مباش چرا که) تو فقط بیم دهنده‌ای، و خداوند، نگاهبان و ناظر بر همه چیز است (و به حساب آنان می رسد)».

اشکال این ترجمه و ترجمه فیض الاسلام این است که با این گونه ترجمه کردن، عصمت پیامبر اسلام (ص) به نوعی زیر سؤال می رود، و به خواننده چنین القا می شود که پیامبر (ص) وحی الهی را که مأمور ابلاغ آن است چه بسا در مواردی ترک و یا به تأخیر می انداخته است! نامناسب تر از این ترجمه، ترجمه و توجیه حجة الاسلام محسن قرائتی است که در تفسیر نور

ذیل آیه فوق نوشته است:

«پیامبر روی ملاحظاتی - بلکه برای مصلحت! - ابلاغ آیات را به تأخیر می‌انداخت و ممکن است ترک بیان وحی تنها نسبت به برخی از افراد لجوج بوده که پیامبر از هدایت آنان مأیوس بوده است!»

به هر حال، نادرستی چنین ترجمه و توجیهی چنان روشن است که نیازی به توضیح ندارد. اما اگر «لَعَلَّ» را به معنای «مبادا»، «مبادا» و «نکند» بگیریم چنین اشکالی پیش نخواهد آمد، زیرا چنین تعبیری گویای این حقیقت است که: تو ای پیامبر! مستظهر به پشتیبانی ما هستی و مردم بدانند که ناسازگاریها تو را از ارائه وحی باز نمی‌دارد. در واقع این آیه به نوعی تقویت کننده روحیه رسول خدا (ص) در مقابل فشارها و جوسازیهای زمان اوست، و به مردم اطمینان می‌دهد که پیامبر اکرم (ص) در هیچ شرایطی دست از تبلیغ دین الهی بر نمی‌دارد و هشدارهایش را به تأخیر نمی‌اندازد، زیرا او «نذیر» و هشداردهنده‌ای است که فقط خدا را کارساز می‌داند و بس. بنابراین، دادن چنین هشدار به رسول خدا، در واقع مطمئن ساختن مردم به این نکته است که او در هیچ شرایطی ابلاغ وحی را ترک نخواهد کرد.

۱۶ - انبیاء، ۹۵:

وَ حَرَامٌ عَلٰی قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا اَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ

«و حرام و نارواست (ممتنع است و نمی‌شود) اهل و مردم شهر و دهی را که آنان را (بعذاب و شکنجه) هلاک و تباه ساختیم (در زمان رجعت و بازگشت برخی از مردگان پس از ظهور و آشکار شدن حضرت قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه دنیا) باز گردند (بلکه رجوع و بازگشت ایشان در قیامت خواهد بود)».

اشکال: در این ترجمه «لا يرجعون» به صورت «یرجعون» یعنی با حذف حرف لای نفی ترجمه شده است. قابل ذکر است که در این آیه کلمه «حرام» خبر مقدم، و «أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ»، مؤول به تأویل مصدر، مبتدای مؤخر است؛ ای عَدَمٌ رُجُوعِهِمْ إِلَى الْآخِرَةِ مُمْتَنَعٌ. به عبارت دیگر: ای ممتنع علیهم انهم لا يرجعون الى الآخرة. و این از قبیل نفی در نفی است، یعنی محال است که آنها در قیامت بازگشت نکنند، بلکه حتماً بازگشت می‌کنند.

بنابراین ترجمه صحیح آیه چنین است: «و بر مردم شهری که هلاکش کرده‌ایم حرام

(یعنی غیرممکن و محال) است که (در قیامت) بازنگردند (بلکه حتماً باز می‌گردند)».

۱۷ - شعراء، ۲۲۷:

...وَأَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمْتُمْ...

«و نصرت و یاری یافته‌اند پس از آنکه (از کفار) ستم‌دیده شده بودند».

اشکال: «انتصار» به معنی «انتقام گرفتن» است نه «نصرت یافتن».

بنابراین ترجمه صحیح آیه چنین است:

«و پس از آنکه ستم دیدند، انتقام گرفتند».

۱۸ - ص، ۳۲:

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ. إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ. فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ. رَدَّوَهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالْسُوقِ وَالْأَعْنَاقِ
«و دَاوود سلیمان را بخشیدیم، نیکو بنده‌ای است که البته او بخدای تعالی رجوع کننده بود. یادآور هنگامی را که آخر روز بود (و لشکر سلیمان) اسبهای تندرو را که بر سه پا می‌ایستادند، بسلیمان نمودند (و سلیمان بآن اسبها نگاه می‌کرد و از نیکویی آنها تعجب می‌نمود تا اینکه وقت نماز عصر گذشت) پس سلیمان گفت: البته من (این) اسبها را دوست دارم دوست داشتنی که از روی امر و فرمان پروردگار من است. اسبها را باو نمودند تا اینکه خورشید پوشیده شد و پرده غروب پنهان گردید. سلیمان بفروشان گفت: خورشید را به من بازگردانید (تا نماز عصر را بخوانم) پس (چون فروشان خورشید را بازگردانیدند) سلیمان و لشکرش (برخاسته) شروع کردند (بوضوء گرفتن و پاکیزه نمودن خود را برای نماز باینکه) آب بر میان پشت پاها و زانوها و گردن‌ها مالیدند (زیرا وضو در دین و آئین سلیمان چنین بوده)».

اشکال: اولاً ترجمه «عَنْ ذِكْرِ رَبِّي» به «از روی امر و فرمان پروردگار من» صحیح نیست، زیرا «ذکر» به معنای «یاد» است نه امر و فرمان. و ضمناً اینکه در شماری از ترجمه‌ها جمله «إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي» را به «من واقعاً دوستی اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم» ترجمه کرده‌اند (ترجمه فولادوند، مجتبیوی، آیتی و امامی و...) که صحیح نیست؛ زیرا

«أَحْبَبْتُ» از مصدر «احباب» به معنای «دوست داشتن» است نه «ترجیح دادن» و «برگزیدن». چون آنچه معادل ترجیح دادن و برگزیدن است، «استحباب + علی» است، مانند: «إِسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى = کوری را بر هدایت یافتن ترجیح دادند.» در صورتی که اینجا «أَحْبَبْتُ + عن» آمده است.

ثانیاً در این آیات نامی از «شمس = خورشید» به میان نیامده که در ترجمه آمده است. ثالثاً ضمیر مستتر در «تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» به «الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ = اسبان تندرو» برمی‌گردد که در سیاق آیه ذکر گردیده، نه به «شمس» که هیچ نامی از آن به میان نیامده است. رابعاً ضمیر «هاء» در «رُدُّوْهَا» به «الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ» که همان اسبان تیز تک باشند برمی‌گردد، نه به «شمس» که در سیاق آیه خبری از آن نیست. یعنی سلیمان به افراد زیردستش گفت: اسبها را بر من بازگردانید تا بار دیگر به تماشای آنها بپردازم، نه اینکه به فرشتگان - که در متن آیه هیچ سخنی از آنها نیست - گفته باشد که خورشید را با آن عظمتش بر او برگردانند، که نه ممکن بوده و نه مفید فایده. و از طرفی، آنچه که قرآن گویای آن است، ولایت سلیمان بر جنّ و انس و وحوش و طیور زمانش بوده نه فرشتگان. به نظر می‌آید که چنین فرشتگان آفتابگردانی که آفتاب را به فرمان سلیمان جابه‌جا می‌کرده‌اند تنها مخلوق ذهن اسطوره‌سازانی است که با تخیلات واهی خویش اسرائیلیات را ساخته و پرداخته‌اند و دامنه این گونه اساطیر را وارد تفسیر قرآن نموده‌اند.

خامساً معنای «فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ» این است که سلیمان به سودن پای و گردن اسبان آغازید، یعنی از روی نوازش، دستی به سر تا پایشان کشید؛ نه اینکه مراد از آن وضو گرفتن کذائی باشد که مترجم از روایات اسرائیلیات تصور کرده‌اند.^۱ برای اطلاع بیشتر می‌توان به تفاسیر بزرگ به ویژه تفسیر گرانسنگ المیزان، ج ۱۷، صفحه ۲۰۳ و ۲۰۴ و نیز تفسیر نمونه، جلد ۱۹، صفحه ۲۷۰ تا ۲۷۷ مراجعه کرد.

به هرحال ترجمه صحیح این آیات چنین است:

«ما به داود سلیمان را بخشیدیم؛ نیکو بنده‌ای بود. راستی که بازگردنده [به سوی خدا] بود. آن گاه که در شامگاه، اسبان بر سه پای ایستنده تیز تک را بر او عرضه داشتند. پس گفت:

۱. واقعاً وضویی که در آن به جای شستن صورت و دستها، به مالیدن آب! بر پشت پاها و زانوها و گردنها بسنده شود، خنده‌دار است. سازندگان چنین احکامی چه چیزی را می‌خواسته‌اند نتیجه بگیرند؟!

معرفی و نقد ترجمه تفسیری ... ۳۷ □

من این اسبها را به یاد پروردگارم دوست دارم [زیرا در جهاد در راه خدا از آنها استفاده می‌کنم، او همچنان محو تماشای آنها بود] تا از دیدگانش پنهان شدند. [او گفت: آنها را بر من بازگردانید. پس به سودن ساق [پای] و گردنها [ی آنها] پرداخت].

۱۹ - واقعه، ۷۵:

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ

«پس بفرورفتن ستارگان (در مغربها و جاهائیکه از دیدن ما پنهان می‌شوند) سوگند یاد می‌کنم. (در میان فصحاء متعارف است فعل قسم را با کلمه «لا» بیان می‌کنند، پس معنی «لا اقسام» «سوگند یاد نمی‌کنم نیست، بلکه معنی آن سوگند یاد می‌نمایم است. چنانکه از آیه پس از آن دانسته می‌شود».

اشکال: مرحوم فیض الاسلام نیز همچون بسیاری از مترجمان و مفسران «لا» ی نفی را در این آیه و دیگر آیات از قبیل: حاقه / ۳۸، معارج / ۴۰، تکویر / ۱۵ و بلد / ۹۰ نادیده گرفته‌اند و به جای «سوگند نمی‌خورم» که معادل «لا أُقْسِمُ» است، «سوگند می‌خورم» آورده‌اند! در صورتی که «لا» دقیقاً معنای نفی می‌دهد. البته در این گونه موارد مفهوم «لا أُقْسِمُ» درست به «اُقْسِمُ» برگشت می‌کند، یعنی تأکید بیشتر در قسم را می‌رساند. مثلاً در فارسی نیز چنین است: «سوگند به جان شما نمی‌خورم.» که تلویح به سوگند است و حتی مؤثرتر از سوگند خوردن واقعی. بعضی گفته‌اند «لا» در اینجا زایده است، ولی بر فرض صحت چنین قولی، مراد آنان این است که در این گونه موارد «لا» سوگند را در قالب نفی آن، که ساختار زبانی عرب و حتی عجم است، تحکیم می‌بخشد؛ نه اینکه «لا» را در ترجمه ساقط کنیم و آن را زاید تلقی نماییم! واقعاً اگر چنین باشد در آیه نمی‌بایست «لا» ذکر می‌شد، و حال که ذکر گردیده است، پس ترجمه معادل آن هم ضرورت پیدا می‌کند؛ و حذف آن به معنای بی‌اعتنایی به کلام خالق و ویرایش دلخواهانه مخلوق از کلام او تلقی می‌شود. کسانی که تعبیر «زاید» در کلام ادیبان را به معنای «نادیده گرفتن و دور انداختن آن» پنداشته‌اند، نکته اصلی را دریافته‌اند. عجیب این است که بعضی همچون مرحوم فیض الاسلام آیه **وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَعْلَمُونَ عَظِيمٌ** (واقعه / ۷۶) را که به دنبال آیه فوق است دلیل بر این گرفته‌اند که در ترجمه، «لا» ی لا اقسام را لحاظ نکنیم! در صورتی که این آیه ساختار لفظی و معنوی آیه پیشین خود را با تمام و کمال حفظ می‌کند و بر

آن تأکید می‌ورزد. یعنی اینکه «پس سوگند نمی‌خورم به جایگاه ستارگان». خود این قطعاً سوگند بسیار بزرگی است.» (دقت کنید)

و اما اینکه بعضی مترجمان گفته‌اند: در جاهای دیگر قرآن از قبیل: نجم / ۱، شمس / ۷، مریم / ۶۸، مدثر / ۳۳، تکویر / ۱۷، فجر / ۲ و ۴، لیل / ۱ و تین / ۳ سوگندهایی بدون «لا» ذکر گردیده و در مواردی هم که با «لا» آمده، «لا» را باید نادیده گرفت، در جواب می‌گوییم: «هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد.» این دلیل نیز خلاف مدعای آنها را اثبات می‌کند، زیرا نیامدن «لا» در آنجا حکمتی داشته، و آمدن «لا» در دیگر موارد حکمتی دیگر. و اگر دوراندختنی بود، خدای حکیم آن را نمی‌آورد و مثل دیگر موارد قرار می‌داد. استشهاد به شعر عرب هم در این موارد کاری از پیش نمی‌برد، زیرا عربها در این گونه موارد در اشعارشان همان را می‌گویند که عجمها می‌گویند: «نه به خدا سوگند!»، «سوگند به جان شما نمی‌خورم!» و امثال آن، که در زبانهای مختلف فراوان است. هر توجیهی برای این مثالهای عجمی داشته باشیم، همان را در اشعار عرب نیز می‌گوییم.

بنابراین ترجمه صحیح و دقیق آیه شریفه چنین است:

«سوگند به جایگاه ستارگان نخورم.»

یا: «سوگند به فرودگاه اختران نخورم.» (ترجمه دکتر ابوالقاسم امامی، ویرایش دوم).

این بود سیری کنجکاوانه در ترجمه و تفسیر قرآن عظیم به قلم مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج سید علینقی فیض الاسلام رحمت الله علیه. امید است مورد استفاده شیفتگان مکتب قرآن، به ویژه قرآن پژوهان کشور اسلامی ایران عزیزمان واقع شود؛ و دست اندرکاران آثار آن مرحوم، میراث ماندگار آن مترجم با فضل و فضیلت را به صورتی مطلوب از جهت شکل و محتوا، همراه با ویرایش کامل عرضه بدارند.

